



۲۰۱۹/۰۴/۱۳



دوکتور محمد اکبر یوسفی

سیاست را دینی و دین را سیاسی نسازید!

(قسمت سوم)

هدف انتخاب این عنوان، این نبوده است، که نویسنده در نقش دانشمند مسلکی "حقوق دولت" و یا در نقش "عالم دین" و "الهیات"، نیت تبارز کردن را داشته بوده باشد، بلکه هدف خیر خواهانه برای مردم وطن ما، این بوده است، تا بر نقش و ماهیت این دو مفهوم و موضوع، در حیات اجتماعی و همزیستی انسانها، اشارات مختصر داشته باشد و قسماً هم، تا حد امکان برای نسل جوان ما، در باره ریشه های تاریخی "بحران اخیر"، "فکت های" معتبری را هم، در صورت امکان جمع آوری کند. توجه خوانندگان محترم را به این اصل جلب می داریم که اگر تاریخ یک اجتماع را با سابقه حیات "دولتی" تحت مطالعه قرار می دهند، نباید تمام عمر آن اجتماع را در آنزمان بر نقش "پادشاهان" محدود سازند و "حذف" نقش پادشاهان و رهبران دول را هم نباید در هدف داشته باشند. هم چنان معقول خواهد بود هرگاه به "تخیلات و توصیف های طرفداران" با دقت برخورد کنند و بهمین ترتیب در برابر ادعاهای "مخالفین" نیز بی توجه نباشند. بهترین متن معلوماتی تاریخی آنست که دانشمندان مسلکی "نیوترال" تهیه کرده باشند. چنین کارشناسان توجه عمده، بر موضوعات حیاتی اجتماع بخرچ می دهند، نه بر اشخاص. هدف نویسنده درین مطلب، فقط اینست تا تلاش در جهت کشف عوامل اصلی بحران سوق داده شود، تا در نهایت از یکطرف، سهامداران و عاملین احتمالی این همه رویداد های طولانی خونین در وطن ما، افشاء شده بتواند.

توضیح مطالب و درک درست از آن زمانی بهتر ذهنشین خواهد شد، تا هر یک ما در درک دقیق "مرز سیاست" و "قدرت" را که برای تأمین و "حفظ نظم و امنیت" افراد جامعه است، با عقاید "دینی"، که از ادانه انسان خود به آن معتقد است، بدون آنکه به جبر بر او قبولانده شده باشد، تفکیک کرده، بتوانیم. "دین" به "جبر" نیست و سیاست "دین جبری"، بدون شک به "دیکتاتوری" و "توتالیتاریزم" وحشتناک می انجامد، که فاجعه های بی پایان را با خود حمل خواهد کرد. درین مطلب، در عین حال بطور خاص، از نسل جوان و بخصوص نسل مهاجر ما می خواهیم، تا متوجه حقایق تلخ جامعه شوند، و از تجارب جهان بیرونی هم چنان بدون تعصب در همه ساحات، بخصوص در ساحات علم، فرهنگ و هنر تا حد ممکن استفاده نموده، کلمات و اصطلاحات و مفاهیم علمی را درست ترجمه، و استعمال بتوانند. مکرراً واقع شده است، که بسیاری از جوانان وقتی به مناقشه بر سر موضوعات کلتوری، فرهنگی و سیاسی می پردازند، صریحاً معلوم می شود که بی باکانه کلمات نا شایسته و "راسیستی" را علیه همدیگر بزبان می آورند و هم چنان در ارزیابی ها و قضاوت های آنان روی موضوعات فرهنگی - تاریخی، فرق میان کلمه "اشتباه" احتمالی و یا "جعل احتمالی" صورت نمی گیرد. یا نمی دانند و یا لجوجانه، "آگاهانه" مرتکب خطا می شوند. بهمین ترتیب، موضوعات دینی را با اهداف "سیاسی" خلط می کنند. یکی خودش را منسوب بیک "اینتی" خاص درین کشور می داند، در عین حال ادعا می کنند که: "ما همه مسلمان هستیم". در حالی که مسلمان بودن ما، از بیش از هزار سال معلوم است، چرا یاد می کنند. با این اظهار "وفاداری" او به جامعه و وطن را ثابت نمی سازد. یک دولت می تواند در ترکیب اتباع

آن، پیروان ادیان و مذاهب مختلف داشته باشد، که در برابر قانون دولت از "حقوق مساوی" برخوردار می باشند. همزیستی صلح آمیز فقط در شرایط اطاعت همه از قوانین ممکن است.

قوانین عمدتاً با موضوعات "اخلاقی" که در همه ادیان در نظر گرفته می شود، دارای "پیوند" هائی می باشد، که برای عموم انسان ها، مورد قبول است. درک ماهیت "قانون" را می توان در یک افاده "ایمانویل کانت" که در مقدمه کتابش تحت عنوان: "مذهب تنها در داخل محدوده عقل سلیم" با این مفهوم آغاز می کند: «**اخلاق، تا جایی که به هدف انسان، به عنوان یک موجود آزاد مرتبط است، که بنابر همین اصل، در عین حال خودش را از روی عقلانیت خودی بمثابة یک هستی در پیوند بی قید و شرط پیرو قوانین اساسگذاری شده، قرار می دهد. در آنصورت، نه نیازمند مفکوره کدام هستی دیگر، بر آنست، تا وظیفه و مکلفیت خود را درک کند، و نه هم محتاج انگیزه و تهییج کسی دیگری به عوض خود آن قانون است، که آنرا مشاهده می کند. کم از کم گناه خودش است، وقتی چنین یک نیازمندی در او دیده می شود، که بعد از آن به هیچ وسیله دیگر کمک شده نمی تواند، زیرا چیزی که از جانب خود او و از آزادی او طغیان نکند، هیچ عوض برای فقدان معنویت و اخلاقیات او داده شده نمی تواند. - برای این بابت، از جانب خود او (هم عینی، آنچه که به خواستن مربوط است و هم ذهنی و درونی، آنچه که به توانستن مرتبط است)، به هیچ صورت به مذهب نه، بلکه به توانمندی تعقل خالص عملی، که این در خود کافی است - زیرا از آنجائی که قوانین آنها، از جهت شکل تنها، به قانونمندی عمومی ای است که بعد از آن، با قبول پند و گفته های اخلاقی، بمثابة عالی ترین (خود بدون قید و شرط) شرایط، به همه مقاصد، مرتبط می سازد؛ بنابراین، بطور کلی هیچ نیازمندی به دلایل تعیین مادی این استبداد آزاد، وجود ندارد، در این جا هم هیچ هدفی نیست، و نه هم یک وظیفه یا مکلفیت است، تا شناخت و هم علاوه، مبتنی بر اینکه تمرین شود، به شتاب به پیش برده شود: بلکه می تواند، و باید هم چنین باشد، وقتی با مکلفیت ارتباط داشته بتواند، این هم باید از همه اهداف تفریق گردد...» (ص، ۳)**

در مفاهیم قبلی گفته شده است، که انسان در زندگی اجتماعی، و روند تطبیق کلتور و فرهنگ، مستحق "آزادی بیان" است و هم از ارزش های کلتوری و فرهنگی، مطابق نیازمندی خودش در وقت و زمان و در محل، حین احساس "ضرورت"، به اراده خود مستفید می شود. در عین زمان تشخیص این ارزش ها را انسان "آزاد" خود انجام می دهد. درین امر باید قضاوت عادلانه و خونسرده صورت گیرد، و بر بنای "فکت های" هر چه نزدیکتر به حقایق استوار باشد. در طول تاریخ افغانستان و بخصوص در بحران اخیر، از جانب کاندیدان قدرت، از "معتقدات دینی" و سایر وابستگی های "قومی"، "لسانی" مردم در امر اهداف سیاسی، استفاده سوء صورت گرفته است. حال باید تا حد ممکن، مشاهده شود که در تحت تأثیرات مناسبات "بین المللی"، معضلات این کشور چگونه، ماهیت "بین المللی" را بخود گرفته است و چه کسانی برای رسیدن به اهداف منفعت آور شخصی آنها، کشور ما را، به "بحران" سوق داده، آنرا در معرض رقابت های "خارجی" قرار داده اند. برای جوانانی که احتمالاً شعارها و تبلیغات بعضی از سیاستمداران، شهرت طلب را در محافل حاکم کشور تکرار می کنند که گفته اند: این "جنگ ما نیست" توجه بیشتر بخرچ دهند، که پس چرا و چگونه این جنگ ادامه یافته است؟ چرا چنین مهره ها، خود در تمام این دوران، در آن اشتراک داشته اند؟ با قبول واقعیت های تلخ، باید دید و دریافت که در طول این زمان، چه کسانی، درین جنگ سهیم بوده، و منفعت برده اند. آنها، کی ها اند؟ وقتی از "سیاست" حرف زده شده است، هدف نویسنده مشخص از نقش یک دولت و "حاکمیت" سیاسی و اداری سالم و مؤثر، بفع جامعه است، نه هر "دولت" و نه هر "حاکمیت". در دو قسمت قبلی مفاهیم چند، ذکر شده است. به نسل جوان کشور توصیه می گردد، که کمتر حرف های "کلانسالان فعلی دخیل در سیاست" را بشنوند، بلکه بیشتر خود دائماً به مطالعه منابع معتبر نشراتی بین المللی بپردازند، تا فریب این سیاستمداران کهنکار را نه خورند. وقتی در رابطه با افکار "سیاسی" حرف می زنیم، باید از نظر دور نداشته باشیم، طوری که برخی ها "سیاست" را با "پیشگویی اقلیم" و یا پیشگویی

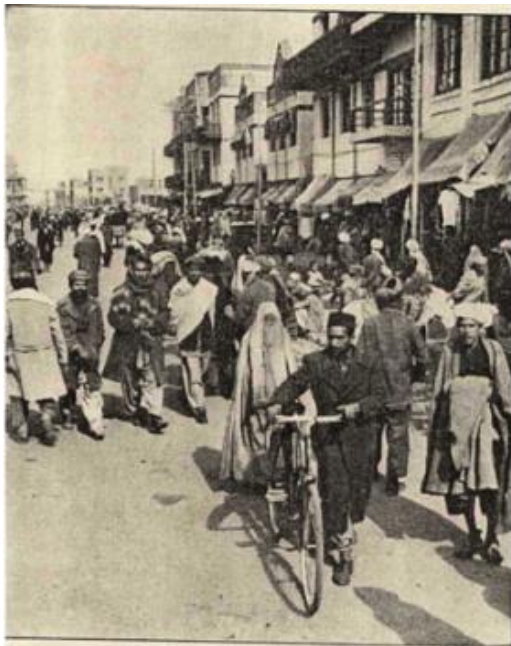
"آب و هوا" شباهت می دهند، هم چنان تشخیص بتوانیم که دائماً در حال تغییر است. در روند همچو تغییرات، درستی هر مثنی سیاسی مطروحه را، باید پس از تطبیق آن مثنی، یعنی از روی نتایج آن، ارزیابی کنیم.

گاهی هم ممکن از تظاهر و تبارز بعضی سیاستمداران جاه طلب و خود خواه، چنین انتباه بدست آید که خود آنها را "قانون" و یا "ما فوق قانون" در یک دولت بدانند. یقین است که خوانندگان محترم، نام پادشاه وقت فرانسه "لودویگ چهارده" (Ludwig XIV) را شنیده اند. از زبان او حکایت شده است، که گفته است: **"دولت منم"**. به این چند سطر، که ترجمه آن از منابع "انترنت"، بزبان آلمانی تهیه شده و برای مطالعه شما خوانندگان محترم تقدیم است، توجه کنید: « پادشاه فرانسوی لونی چهارده، به "پادشاه آفتاب" معروف بوده است. او بسن ۴ سالگی صاحب تاج و تخت گردیده است. از اینکه در امر پیشبرد امور حکومتی خیلی جوان بود، بنابراین مادرش و هم صدراعظم "کاردینال مزارین" (Kardinal Mazarin)، از او نمایندگی می کردند. همین کس هم چنان "لودویگ چهارده" را در باره موضوعات حکومتداری، تدریس می نموده است. وقتی به عمر ۲۲ سالگی می رسد، به بهترین وضع تعلیم دیده بود. این زمانی بوده است که "مزارین" در ماه مارچ ۱۶۶۱م وفات می یابد از آنوقت ببعد، می خواست خود او تنها حکومت کند. کلام معروف او "دولت منم" ("L'État c'est moi") بجا مانده است. تحت قیادت و نفوذ حاکمیت و قدرت "لودویگ" از ۱۶۶۱م ببعد، از برکت سیاست خارجی خستگی نا پذیر و موقف برتری و تفوق او در اروپا، اقتصاد و کلتور در فرانسه بطور درخشان و شگوفان، رشد می نمود. دوره کلی اختیارات او ۷۲ سال، طولانی ترین زمان، در پادشاهی عصر نوین ثبت تاریخ شده است. "لودویگ چهارده" در سال ۱۷۱۵م، فوت نموده است.»

بدون شک، راز موفقیت در دستاورد های "لودویگ چهارده" باید در نظم و اوامر قابل تطبیق او بوده باشد، که بطور قاطع و با پیگیری تطبیق گردیده است. اجرای وظایف هیچ ربطی با "معتقدات مذهبی" و یا "گروپ خون" انسان هائی که اوامر را تطبیق می نموده اند، ربطی نداشته است. این هم آنچه را تأیید می کند، که یک دولت بر مبنای "قانون" ایجاد شده می تواند و بس، نه بر ارزش های کلتوری. در عمل دیکتاتور ها بشتی از قوانین را بتصویب رسانیده توانسته اند. این بدان مفهوم نیست که "دیکتاتور ها" باید مورد پذیرش باشند. در نتیجه سیاست سالم و قوانین است، که گنجینه کلتوری، چون علم، فرهنگ و هنر و غیره رشد می تواند. انسان در زندگی روزمره، از ارزش های کلتوری بدون امر، بطور آزاد در فرصت ضرورت و طبق دلخواه کار می گیرد. در جمله، به عنوان عادت به عبادت می پردازد، و اجرای فرائض دینی را، هم چنان خود او، بنابر عقیده خودش به پیش می برد. از دهه های اخیر قرن بیست بدینسو، جهان با نوعی از "افراطیت" مشهود در پیروان دین "اسلام" بیشتر مواجه می باشد. در قرن گذشته، تا حدی، "ناسیونالیزم نژادی" در اروپا با "یهودیت" هم مقابل بوده است.

گذشته تاریخی کشورما هم نشان می دهد، که رژیم های "حاکم"، در تحت فشار افکار عامه، در جهت معتقدات "دینی" مردم، در برابر وقایع بین المللی، نیز موضعگیری داشته اند. از جمله، در طی ده های طولانی، حوادث "شرق میانه" و موضوع اختلافات "فلسطینی" و "اسرائیلی"، شامل موضعگیری های دولت های افغانستان شامل بوده است. قبل از "بحران" اخیر افغانستان، موضوع همزیستی "یهود" و "ناسیونالیزم غیر یهود" فضای زندگی را در اروپای غربی خاصاً، تحت تأثیر داشته است. به این چند سطر توجه کنید که "هاکوهن" (Hacohen) در باره افکار "کارل رایموند پوپر" در رابطه با "یهودی ها" می نویسد: «"یهودی ها، نه از روی دانایی و عقل، بلکه از روی فهم، بر سیاست و ژورنالیزم هجوم برده اند... نفوذ یهودی ها در احزاب چپ، باعث سقوط و زوال این احزاب گردید" برای او "زندگی در اجتماع با اکثریت عیسوی، یک مکلفیت و امری را ایجاب می نماید که هر چه ممکن است، کمتر لغزش و تقصیر صورت گیرد... بیم "انٹی - سیمینیزم" متصور است، بناءً وظیفه تمام مردم، با منشاء یهودی آنست، که به بهترین وضع از تحریک (Provoke) خودداری نمایند.» (صفحه ۱۶)

به این چند سطر، اظهار "فیلسوف" معروف متوفی نظراندازید: (**"تناقض آمیزی تحمل: تحمل نا محدود، باید به نا پدید شدن**



Hauptstraße in Kabul: Weich, aber strategisch wichtig

(«جاده اساسی در کابل: نرم اما از نگاه ستراتیژیک مهم»)

تحمل بینجامد. اگر ما تحمل را، حتی در برابر آنانی که، متعصب و بی گذشت اند، نا محدود تمدید می بخشیم، اگر ما آمادگی نداشته باشیم که از یک اجتماع با تحمل علیه حمله متعصب و بی گذشت دفاع کنیم، بعد تحمل و گذشت کننده ویران خواهد شد، و تحمل هم با آنها. بنابراین ما باید، مطالبه کنیم، که بنام تحمل و گذشت، حق است، که متعصب و بی گذشت را تحمل نکنیم. ("کارل پوپر")

قبل از چهل ۴۱ سال بحران اخیر خونین، در جامعه ما، در ۴۵ سال قبل از بحران یاد شده، "چهل سال" در نظام سلطنت آخری، تقریباً حالت (به استثنای بعضی شورش های اعتراضی کوچک محلی) "آرامش" نسبی مسلط بوده است. از جمله "چهل سال" ای که رژیم سلطنتی برقرار بوده است، قریب "۳۰ سال" را، در سالهای جوانی، عملاً خاندان سلطنتی، کاکاها و پسران کاکای پادشاه، بیشتر در پیشبرد امور سلطنت و اداره کشور سهم داشته اند. برخی از ناظران برین عقیده اند که پادشاه بطور آشکارا، بعد از سال های نیمه اول دهه شصت قرن بیست، بتدریج قریب تمام امور سلطنت و

رهبری کشور را، "بالاخره"، در دست گرفته است. قریب ده سال قبل از آن از جمله اعضای خاندان، پسر کاکا و شوهر خواهرش را، شخص پادشاه بحیث صدراعظم انتخاب نموده، این زمان برابر است، با دهه ای که از یک طزف، در چوکات قرارداد همکاری با اتحاد شوروی، در تسلیح، تجهیز و تعلیم "اردوی ملی افغانستان" خدمات بزرگ انجام می یافت و در عین حال، با در پیش گرفتن "پلان های پنجساله انکشافی"، مطابقت دارد، که کمک های اقتصادی و علمی تخنیکی خارجی را هم، تدارک می نموده اند. کشور در سیاست خارجی از جمله اعضای فعال سازمان ملل متحد و جنبش عدم انسلاک شمرده می شده است، از مناسبات حسنه با اکثریت کشورها نیز، برخوردار بوده است. تعریف معینی از مفهوم "ملت" و "دولت" داشته است. از "افراطیت" مذهبی محافل "روحانی" تا حدی در فاصله نگهداشته می شده است. در مناسبات بین المللی، فقط با کشور پاکستان، بر سر مسئله "پشتونستان" اختلافات نا حل داشته است. که به عنوان میراث استعمار، با "خط تحمیلی دیورند" مرتبط بوده است، رژیم خواهان حل معضله از طریق سیاسی - دیپلوماتیک بوده است.

در وضعیت خاصی که کشور در نیمه دهه پنجاه قرن بیست قرار داشت، قریب ده سال پس از ختم جنگ دوم جهانی و هفت سال پس از بروز فضای جنگ سرد بین "اتحاد شوروی" و "ایالات متحده امریکا" می گذشت. مجله "شیپگل" چاپ "آلمان" که به نشرات آن در سال ۱۹۴۷ آغاز نموده بود، هفت سال پس از آغاز نشرات آن، اولین گزارش "تحلیلی" ای را، در سال ۱۹۵۵م، در آن شرایط منتشر ساخته است، و وضعیت این کشور را به **"دانه غله بین دو تخت سنگ آسیاب"** تعریف کرده است. هدف از دو تخته سنگ آسیاب، آن دو قدرت متخاصم رقیب، "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" و "ایالات متحده امریکا"، بوده است، که از سیستم های متضاد نمایندگی می نموده اند.

قبل از آن، در دوران تسخیر نیم قاره هند، توسط قوای استعماری برتانیه، وظیفه مهم در مأموریت و رسالت "ویسرای ها" (معاونین پادشاه انگلیس) در "دیلهی جدید" (Delhi-New) در تمام زمان در آن بوده است، که "روسیه" را از "سرحدات هندوستان" دور نگهدارد. بار بار "فشار روسی" از طریق افغانستان الی دره خیبر، که برای "هند برتانوی"، سرحد مستحکم غربی آن

شمرده می شده است، محسوس بوده است. "لشکر های برتانوی" مکرراً "مجبور" به حمله بر خاک افغانستان مبادرت ورزیده است. چنانچه در سالهای ۱۸۳۹م، ۱۸۷۹م و ۱۸۸۰م، به افغانستان لشکر کشیده است. علاوه بر آن، برای امنیت هند، در مجموع سیاست جهانی برتانیه در قرن نوزده انواع برنامه ها، اقدامات و دسیسه چینی ها داشته است که استخدام «اجنت» ها در زیر پرده "دین" نیز شامل بوده است. همچو فعالیت ها را در بین «قبایل» تیز داشته است.

در همان گزارش، ۱۹۵۵، ۶۴ سال قبل از امروز و حدود ۱۸ سال پیش از سقوط "سلطنت"، که در حقیقت آغاز علایم حرکت های ملموس و غیر ملموس بسوی "بحران" عمیق و گسترده شناخته شده می تواند، که تا امروز هم با عبور از مراحل و ایستگاه های مختلف ادامه دارد. این گزارش عمدتاً بر گزارش و نظرات مفسرین امریکائی می چرخد که برای روزنامه "ستار"، خبر داده شده است. آنها عبارت بوده اند از دو برادر، با نام های "جوسیف" و "ستیوارت" "السوپ"، که در ارتباط با توقف "خروسچف" و "بولگانین" در کابل، پس از برگشت آنان از انجام سفر رسمی به هندوستان، نوشته اند. برداشت آنها مبنی بر اینکه ممکن، کابل درین دیدار، در بدل کمک های اقتصادی و نظامی از جانب مهمان، بیک وضعیت و "ماهواره" (قمر) معتدل به عنوان غرامت سر خم کند. این گزارش در فضای "جنگ سرد"، نا راحتی و پریشان حالی محسوسی را در واشنگتن بیار می آورد، که در ایالات متحده به عنوان نتیجه "کنفرانس ژینو" شایع می گردد.

"شپیگل" می نویسد: در آلمان در شعبه ایالات ("ستیت دیپارتمنت")، متخصصان سیاست خارجی آن قدرت بزرگ رقیب را در امر تعدیل موضوعات رهنمودی در ستراتیژی سیاسی امریکا، با اعلان "مسابقه همزیستی"، که از جانب شوروی، تبلیغ می



شد، تا حدی با نا مطمئن و حیرانی فزاینده مقابل ساخته بود. در گزارش "شپیگل"، مفسر می نویسد که با تفاوت از تصورات "امریکائی ها" در باره افغانستان و مناسبات آن کشور با اتحاد شوروی، در برداشت و ارزیابی "انگلیسی ها"، در باره اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان، اساساً قضاوت هوشیارانه تر صورت می گرفته است. آنها اضافه از یکصد سال در خاک افغانستان علیه نفوذ "روسی"، با تناوب و به قسم دورانی جنگیده و دسیسه و نقشه کشیده اند. "شپیگل" با نقل از روزنامه "مانچستر گاردین"، می نویسد که "مانچستر گاردین" در برداشت خود از «مناسبات اجتماعی و مذهبی و هم حالت و شرایط قومی در کشور کار می گیرد و شرایط را برای سرایت مرض و پخش "عفونت" بلشویکی، مساعد نه شمرده، زیرا فاقد یک "شعور طبقاتی" و هم نبود "پرولتاریای شهری و محلی (زراعتی) شناخته می شود».

دلیل دیگری را که "شپیگل" بحیث مانع در برابر دستیابی "خروسچف" و "بولگانین"، به هدف "تبدیل" افغانستان به وضعیت "قمر"، می آورد، اینست که افغانستان، بر اساس همین گزارش "شپیگل"، از "یکصد سال" به این طرف، در

سیاست خارجی آن، اصول "نیوترالیته" را بشکل یک "مدل" در عمل پیاده ساخته، با قبول اصول "همزیستی مسالمت آمیز" بین رژیم "پادشاهی" افغانستان با رژیم های متفاوت دیگر در جهان، توانسته است، در هماهنگ با آنچه، که امروز "مسکو" از آن به عنوان اصابت ماورا مُدرن در مناسبات بین دولت ها، توصیه می کند، به پیش می برد. خوانندگان محترم، باید با همدیگر با دقت و تلاش هر چه بیشتر بکوشند، تا با تبادل افکار و هم چنان با بیان لحظات و حالاتی از وضعیت مناسبات سیاسی حاکمیت دولتی در داخل افغانستان و هم در عرصه مناسبات خارجی، عواملی را بیابند، که چگونه و در مطابقت با چه اهداف، این آتش تباهن جنگ طولانی شعله ور شده است، چه کسانی از جمله، سخت نفسی، مهارت و لجاجت بیشتر نشان می دهند.

هرگاه توان همه جانبه درک و هم چنان توان برخورد معقول و خونسردانه به حالت و وضعیت کشور، منطقه و جهان داشته باشیم، باید بر این برداشت مفسر و تحلیلگر "شیپگل"، با دقت بیشتر غور نمائیم، که ۶۴ سال قبل چه می نویسد: «مایه هراس و اندیشه لرزنده از آنست که، افغانستان با ۱۲ میلیون نفوس و ساحه خاک دولتی، که قریب به دو برابر جمهوری اتحادی آلمان و جمهوری دیموکراتیک آلمان نام نهاد بطور یکجائی تخمین می گردد، در یک وضعیت جغرافیائی و "جیوپولیتیک" فوق العاده خاص موقعیت دارد، در رابطه با اینکه یک سیاست خارجی "نیوترال" - به هر صورت، بر مبنای تینوری های سیاسی بسیاری از صاحب نظران از اروپای مرکزی - در واقعیت، هیچ یک شانس خواهد داشت.» جای شک نیست که در گذشته، ظاهراً از روی "فورمولبندی" های رسمی، نوعی از "بی طرفی" در وقایع حفظ گردیده است، اما اگر اشارات مفسر "شیپگل" در نظر بگیریم، بخصوص موقعیت "جغرافیائی و جیوپولیتیک"، بیشتر می تواند، همان "فورمولبند رسمی بی طرفی" یکنوع سازش با شرایط بوده باشد. در حقیقت مشی "همزیستی مسالمت آمیز" اتحاد شوروی از یک طرف و مشی "ضد کمونیستی ایالات متحده امریکا" که "اروپای غربی" را بحیث "پایگاه مهم و درجه یک" مقابل با "کمونیسم" تعیین نموده بود، و "آسیا" برای ایالات متحده در آنزمان مقام "دوم" قرار داشته است، اما باز هم با تشکیل "پیمان های نظامی" در آسیا، چون "سیاتو" و "پکت بغداد" که بعداً با "سینتو" یاد شد، "نقشه محاصره" شوروی و بلاک "شرقی" در سمت جنوب "شوروی"، تا حدی به پایه اكمال رسیده بود. تا اکنون برای این نویسنده، "راز" اصلی، کاملاً روشن نیست، که چه کسانی مانع حل نهائی مسئله "سرحدی" بین "پادشاهی افغانستان" و "هند برتانوی" در لحظات، تقسیم "نیم قاره هند" شده اند. آیا قدرت های بزرگ "قدیمی" رقیب، درین منطقه هنوز هم، هدف حفظ قلمرو افغانستان، بحیث "حائل" و حکومت "پوشالی موافقت نموده بودند؟ که در وضعیت بعد از "ختم جنگ سوم افغان و انگلیس" و اعلان "استقلال" در عرصه مناسبات خارجی، در حقیقت هیچ تغییری رخ نداده است. بار دیگر، سوالی که چند سال قبل طرح گردید، که در مرحله تقسیم نیم قاره هند، "جنگی های قبایل آزاد" به امر و رهبری چه کسانی در جنگ های کشمیر اعزام شدند و قسمتی از "کشمیر" را برای "نظامیان پاکستان امروزی" تصرف نمودند، اما هیچ حرکتی را که در جهت مدغم شدن آنها با افغانستان را نشان دهد، برای این نویسنده معلوم نیست. چنین بنظر می رسد، که دولت "پادشاهی" هم چنان، کدام "اقدام مؤثر" ننموده است. گمان می رود، که محافل "حاکم" در "سلطنت" افغانستان هم چنان، با "تقسیم مذهبی" موافق بوده اند. اگر در آنزمان موضوع "هندو و مسلمان" مطرح نمی بود و در تقسیم نیم قاره هند، اهداف "استعمار" و تمام بقایای اجراءات "برتانوی ها" باطل می شد، ممکن بود که مردمان این منطقه با ترکیب دیگر اجتماعی و قلمروی، دولت های آنان را تأسیس می نمودند، ممکن ما این همه مداخلات "پاکستان" را در طول ۷۲ سال نمی داشتیم. "مداخلات خارجی" هم ممکن به این پیمانانه نمی بود. افغانستان "محاط به خشکه" نمی ماند و درین مرحله "بحرانی"، نه "جهادی های مختلف الشکل" را می داشتیم، نه هم امکان این نوع حرکت "طالب" متصور بوده می توانست. و نه هم حرف های مشکوک "لر او بر" را می شنیدیم، که گمان جدی نفوذ "اجنت های پاکستانی" در تحت این شعار باید نا دیده گرفته نشود. حال درین حرکت "راسیزم نژادی" و "راسیزم مذهبی" در پهلوی سایر موضوعات با هم "عهد و پیمان" بسته اند. در واقعیت امر، گمان می رود که این شعار را بمنظور پلان های مطروحه قبلی در باره "تشکیل کنفیدراسیون" بین "پاکستان" و "افغانستان" در تحت شعار "اسلام" به پیش برند. اما حال اگر دوره های "بحران داخلی" را با سالهای وضعیت "حائل" بین قدرت های رقیب بزرگ، پس از تأسیس دولت پادشاهی در سال ۱۷۴۷م در نظر، بگیریم، خواهیم دید، که این "نیوترالیته" چگونه تمثیل گردیده است. در سالهای پس از سقوط سلطنت دیده می توانیم، که آن موضعگیری های سابق در مورد "استقلال"، "حاکمیت ملی" و "بی طرفی" دیگر، تعریف دقیق خود را در رابطه با این کشور نمی یابد. چنین بنظر می رسد، که حلقات "بنیادگرای" قدرت طلب "چپ" و "راست" باید فقط کسب قدرت را در نظر داشته بوده باشند. به جای تقویت اساسات دولت بیشتر تنفر و ضدیت را علیه "شخصیت ها" و هم چنان به پخش بی اعتمادی و ضدیت "ایتنی ها" و "پیروان مذاهب" علیه همدیگر، مصروف دیده می شوند. (انحلال اردوی ملی، لیلام تمام دارائی های دولت در اردوی ملی توسط این "جهادیون"، نمونه روشن ضد ملی بودن و ضد حیات دولتی

در افغانستان، بمفهوم مُدرن کلمه شناخته شده می تواند.) آنچه نباید از نظر دور نگهداشته شود، اینست که خدمات احتمالی قدرت های بزرگ و همسایگان متخاصم افغان، سهم اصلی را در تداوم بحران بدوش دارند، که این کشور و جامعه آنرا، دائماً با "بحرانات" روبرو ساخته اند. وقایع این چهار دهه، حقایق را در باره دولتداری و مناسبات خارجی آن برملا می سازد، که دست های مرموز، کشور را مانند گذشته و همانگونه در وضعیت بحرانی نگهداشته، آینده آن هم، تا اکنون بطور روشن، پیشبینی شده نمی تواند.

تحلیلگر "شیپگل" در همانسال ۱۹۵۵م یاد شده، در باره وضعیت باشندگان افغانستان، هم چنان تذکر می دهد، که نمی توان حالت آنها را با موقعیت "سویدن" و یا "سویس" در اروپا مقایسه کرد، بر خلاف، وضعیت حیاتی آنها، با چنان یک سرنوشت جهانی محکوم گردیده است، که با قرار داشتن در یک نقطه تقاطع منافع قدرت های بزرگ، در یک وضعیتی مانند "دانه غله در بین دو تخت سنگ آسیاب" شباهت داده است، که گزارشگر ازین مفهوم، به حیث عنوان مطلب کار گرفته است.

ادامه دارد ...



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

